

نویسندگان و مأمورین انگلیسی در ایران، آذربایجانیان را چگونه تبلیغ می کردند؟

فیروز منصوری

بدان سال هایی که در استان های غربی و جنوبی کشور، ارتش چهل هزار نفری ظل السلطان با پوشاک ویژه و تجهیزات مدرن گل می کرد و گسترش می یافت، بریگاد قزاق روسی نیز در تهران و شهرهای شمالی از تبریز تا مشهد ریشه افکنده و شاخ و برگ می افزود و بدان واسطه دشمنان ایران عملاً قدرت نظامی ایلات آذربایجان و ارتش ایران را تقلیل داده و نابود می کردند^۱ و مآلاً راه را برای تقسیم ایران به منطقه نفوذ روس و انگلیس هموار می ساختند؛ در همان سنوات بود که سیاستمداران و نویسندگان و مأمورین جهانگرد انگلیسی، به منظور نفاق افکنی و ایجاد جدایی، در شهرهای مختلف کشور آذربایجان را از نژاد ترک قلمداد کرده، زبان ترکی را به هم میهنان ما به طعنه و تحقیر معرفی می کردند و سرود یاد مستان می دادند.

نمونه هایی از سمپاشی ها و توهین های آنها را که مربوط به دهه های آخر سلطنت ناصرالدین شاه است، نقل می نماید:

کتاب یک سال در میان ایرانیان سفرنامه ایست که ادوارد. گرانویل، براون در سال ۱۸۸۷ نگاشته است و ذبیح الله منصوری آن را به فارسی بر گردانده، ولی همانطوری که عادت و شیوه کار آن مرحوم بوده، ترجمه کتاب اکثراً دستکاری و تحریف شده است: قسمت هایی از متن حذف، و مطالب بی ربط و ناموجود دیگری بر آن افزوده شده است.^۲

ادوارد. براون، از مرز ماکو وارد آذربایجان می‌شود و پس از اقامت کوتاه در شهرهای خوی و تبریز، در عزیمت به سوی تهران، شهرهای میانه و زنجان و سلطانیه و خرم‌دره را پشت سر گذاشته، در چند کیلومتری قزوین در روستایی به نام کیریشگین (در نقشه‌های امروزی کنشگین) شبی را به روز می‌رساند و چنین می‌نگارد:

... در دهکده کیریشکین، برای اولین بار از زبان روستائیان کلمات و جملات فارسی را شنیدیم، قبل از آن ده، سکنه قراء دیگر به زبان ترکی صحبت می‌کردند. راستی، در این جا، یک تغییر و تفاوت محسوس، بین مردم قریه کیریشگین و سکنه دهاتی که پشت سرگذاشته بودیم، به چشم می‌خورد. اهالی این جا خیلی بشاش‌تر و با ادب‌تر و دلپذیرتر از سکنه آذربایجان بودند.* مردمان اخیر (آذربایجانیان) با چهره‌های اخمو و عبوس، چشمان تیره و موذیانه، در میان ایرانیان (فارسی‌زبانان) موجه و عامه‌پسند نیستند. عقیده فارسی‌زبانان درباره سکنه پایتخت آذربایجان (تبریز) در بیت زیر بیان شده است:

ز تبریزی بجز هیزی نبینی همان بهتر که تبریزی نبینی^۳

۱. براون، می‌نویسد:

«ناصرالدین شاه خیلی جوان بود و بیش از هفده سال نداشت که به سلطنت رسید (۲۰ اکتبر ۱۸۴۸). قبل از آن، در مقرّ ولیعهد شاهان قاجار تبریز اقامت داشت و حاکم استان آذربایجان بود. او قبل از جلوس، به‌طوری که دکتر پولاک نوشته است، زبان فارسی را به زحمت صحبت می‌کرد. ولی بعد از این که به سلطنت رسید در تکلم و تحریر زبان فارسی مسلط گردید و امروز فارسی را خوب صحبت می‌کند و می‌نویسد و حتی می‌تواند به فارسی شعر بگوید.

ذبیح‌الله منصوری، پس از ترجمه مطالب فوق، نوشته‌های زیر را به سلیقه خویش به متن سفرنامه افزوده است:

باید دانست که نصب ولیعهد به حکمرانی ایالت آذربایجان در سلسله قاجار مبتنی بر مصلحت بزرگی است. چون سکنه آذربایجان همه ترک هستند و به‌طوری که گفتم زبان آنها ترکی می‌باشد و از دو طرف مجاور قفقازیه و ترکیه می‌باشد و دو کشور مزبور نیز محل سکونت ترک‌ها است و سکنه آذربایجان از لحاظ زبان و رسوم زندگی با ترک‌های مجاور خود خیلی قرابت و مشابهت دارند و دولت ایران پیوسته بیمناک است که مبادا آذربایجان به قفقازیه و یا ترکیه منضم شود و به همین جهت

همواره ولیعهد را به حکمرانی آذربایجان می‌گمارند که بتوانند بهتر آذربایجان را تحت کنترل داشته باشند و نیز به خود سکنه آذربایجان بفهمانند که دولت ایران برای آن ایالت قائل احترام و اهمیت خاص می‌باشد. (ص ۱۵۴)

۱. براون، گفتار را ادامه می‌دهد:

تمام تاریخ ایران، از زمان جنگ‌های افسانه‌ای پادشاهان کیان با افراسیاب تا امروز، از داستان خصومت نژاد ترک ساکن شرق دریای خزر و شمال خراسان با ایرانیان جنوب، حکایت می‌کند. * این ناسازگاری و خصومت دیرینه، حتی امروز هم بطور برجسته و آشکار نمایان بوده، و نمونه‌های آن اشعاری است که یکی از آنها را در صفحه ۸۴ یاد کردم. و در آینده فرصت خواهم داشت که در فصلی جداگانه، از مثل‌ها و مضمون‌هایی که نشانگر نادانی و بیمزگی و کودنی ترکی است، نمونه‌هایی رادرج نمایم. از لحاظ نژادشناسی، تفاوت محسوس بین مردم شمال و جنوب کشور موجود است. با مقایسه ترشروی و بدخلقی و کندذهنی اهالی جابر آذربایجان با سکنه خوشرو، معاشر و شکاک و قدری کمروی کرمان در استان فارس و نژاد پاک آریایی، تفاوت برجسته آنان به سهولت درک می‌شود. *^۴

پروفسور براون، مدافع و مداح جدی بهائیان، برای استفاده خوانندگان از فضل و دانش و اندوخته‌های مردم‌شناسی و جهانگردی خود، خاطرات کاشان را چنین رقم می‌زند:

وقتی که صحبت میرزاحسین خان (رئیس گمرک کاشان) تمام شد و قدری سکوت برقرار گردید صدای شغال‌ها که بیرون حصار شهر زوزه می‌کشیدند به گوش رسید و از داخل شهر سگ‌ها نیز عوعو می‌کردند و من گفتم: «و!... چقدر اینجا شغال دارد؟ میرزا حسین خان گفت بلی در اطراف شهر کاشان شغال خیلی زیاد است. من پرسیدم که آیا هر شب سگ‌ها همین طور زوزه می‌کشند؟ میرزا حسین خان گفت بلی و هر شب سگ‌ها همین طور از داخل شهر عوعو می‌کنند و به آنها جواب می‌دهند.

من پرسیدم که گفتید به آنها جواب می‌دهند؟ میرزاحسین خان گفت بلی. در گذشته سگ‌ها در خارج از شهر اما شغال‌ها در داخل شهر زندگی می‌کردند و زندگی راحتی در این جا داشتند در صورتی که سگ‌ها در بیابان سرگردان بودند و از سرما و گرما آسیب می‌دیدند. بالاخره سگ‌ها به فکر افتادند که مانند شغال‌ها وارد شهر

شوند و در آن جا زندگی کنند ولی می‌دانستند که شغال‌ها آنها را راه نمی‌دهند و می‌گویند یا جای شما یا جای ما. روزی سگ‌ها مجلس مشورتی آراستند و عقل خود را روی هم گذاشتند و گفتند برای ورود به شهر راهی غیر از حيله وجود ندارد و لذا هیئتی از بین خود انتخاب نمودند و نزد شغال‌ها فرستادند و گفتند رئیس ما ناخوش شده و حکیم ما می‌گوید یگانه وسیله معالجه او تغییر آب و هواست و باید مدت سه روز در شهر زندگی کند تا اینکه بهبودی یابد، خواهش می‌کنیم که شما سه روز به ما راه بدهید و خودتان از شهر خارج شوید و در صحرا مشغول تفریح و خوردن خربوزه و انگور باشید، و ما بعد از سه روز شهر را تخلیه می‌کنیم و بیرون می‌رویم و شما مراجعت نمائید.

شغال‌ها این پیشنهاد را پذیرفتند و فردا صبح وقتی مردم کاشان از جابر خاستند با حیرت دیدند در هر نقطه که سابقاً یک شغال بود یک سگ ایستاده است. مدت سه روز گذشت و در آغاز شب چهارم شغال‌ها آمدند و خود را به شهر رسانیدند و گفتند: آیا ناخوش شما خوب شده؟ **سگ‌ها در جواب گفتند: یُخ یُخ، یعنی نه نه زیرا سگ‌ها اصلاً از ترکستان آمده‌اند و به زبان ترکی صحبت می‌کنند.** شغال‌ها دیدند ناخوش سگ‌ها خوب نشده و مراجعت کردند، از آن موقع تا امروز هر شب این گفت و شنود بین شغال‌ها و سگ‌ها دارد و بدل می‌شود، شغال‌ها می‌پرسند آیا ناخوش شما خوب شده و سگ‌ها در جواب می‌گویند یُخ یُخ، به زبان ترکی نه نه.^۵

فصل پانزدهم کتاب یک سال در میان ایرانیان عنوان: «از یزد به کرمان» را دارد. متن انگلیسی، با این شعر فارسی آغاز می‌شود:

رفتیم و بردیم داغ تو بردل
وادی به وادی منزل به منزل

ذبیح‌الله منصورى، قبل از این بیت، دو بیت شعر عربی سروده الحرث بن جلهزه الیشکری را بر ترجمه کتاب افزوده، در مقابل نوشته‌های آخر صفحه متن انگلیسی را کلاً از قلم انداخته و به دلخواه خود مطلب را به صورت زیر به رشته تحریر درآورده است:

«میرزا یوسف اهل تبریز بود، تا وقتی که در راه بودیم تصوّر می‌کردم که آدم خوبی است. ولی وقتی که به کرمان رسیدیم هویت اخلاقی او نمایان شد و آن وقت فهمیدم که آن جوان آذربایجانی آدمی کلاش و تن‌پرور می‌باشد.» (ص ۵۳۷)

در صورتی که نوشته براون (فتوکپی آن برای استحضار خوانندگان ارائه می‌شود) چنین است:

«این شخص و تمام همشهریانش، مانند وی، بدون اغراق قابل اتهام و انتساب با قول شاعر هجوگوی هستند که نوشته است:

ز تبریزی به جز هیزی نبینی

همان بهتر که تبریزی نبینی

(ص ۴۵۷ متن انگلیسی)

پروفسور براون، در شهرستان‌ها، در منازل رؤسای اداره تلگراف هند و اروپا در ایران، رحل اقامت می‌افکند و در محافل بهائیان سجاده ارشاد می‌گسترده و از ادبا و فضیلت آن مجامع، اطلاعات ایرانشناسی فراهم می‌آورد. قسمت‌هایی از معلومات و مکاشفات خود را به استحضار و اطلاع خوانندگان می‌رساند و چنین داد سخن می‌دهد: «در کرمان شیخ ابراهیم (آنکه ادعا می‌کرد در عرض ۷۰ روز اقامت در عکا، ۱۲ مرتبه به حضور «جمال‌المحبوب» مشرف شدم) به میرزا یوسف تبریزی گفت: وقتی که خداوند الاغ را آفرید، الاغ به درگاه خداوند شکایت نمود که قبل از من ترک را آفریدی دیگر برای چه مرا به وجود آوردی؟

از طرف خداوند این جواب برای الاغ صادر شد: «به‌درستی که ما تو را آفریدیم تا هوش و فهم تو در قبال آنها برجسته جلوه کند.»^۶

این یاوه‌ها، عقیده یا نقطه‌نظرهای کاشانیان و کرمانیان نبوده، بلکه از ساخته و پرداخته‌های خود براون و همکارانش بوده که به نام مردم شهرستان‌ها شایع می‌کردند و از اختلاف ترک و فارس بهره‌ها می‌بردند.

کنل چارلز ادوارد. استوارت، مأمور ویژه در مرزهای ایران و افغانستان و خراسان، در مسافرت دوم به ایران، از سیزدهم مه تا هفتم دسامبر ۱۸۸۹، سرکنسول انگلیس در مشهد بوده و سپس سه سال در تبریز سمت سرکنسولی داشت. یادداشت‌های روزانه او بعد از مرگش به چاپ رسیده است.

استوارت از مرز ماکو به ایران وارد شده و چنین نگاشته است:

«استان آذربایجان ایران که هم اکنون من وارد آن شدم، مردمانش ترک‌زبانند. عده سربازان این استان، بیش از استان‌های جنوبی است. بیشترین نیروی نظامی کشور ایران از این سرزمین تامین می‌شود.»^۷

ج. استوارت، در فصل مربوط به مسافرت اصفهان، مرقوم می‌دارند:

نظر به این که در کشور ایران سه نژاد معتبر و معروف سکونت دارند، بدین لحاظ اگر شاه بخواهد فرمانش تعمیم یابد و در همه جا نافذ و مفهوم باشد، باید آن را به سه زبان ترکی و فارسی و عربی، صادر و ابلاغ نماید.

از قرار معلوم، این وضع و رسم، از زمان‌های باستان، در ایران معمول بوده است. فرمان معروف داریوش در بیستون که قسمتی از آن توسط هنری رالینسون خوانده شد، به سه زبان است: یکی به زبان تورانی یا ترکی، دومی به زبان سامی یا عربی، و سومی به زبان آریان یا فارسی است، شاه کنونی هم اگر بخواهد فرامینش به وسیله اتباعش درک شود و به اجرا درآید، باید با کلمات و مشتقات این سه زبان دستوراتش را صادر نماید.

As Persia is inhabited by three distinct races, the Shah, if he wishes an edict to be universally understood, must issue it in three languages, Turkish, Persian, and Arabic, and this seems to have been always the case from the most ancient times. The celebrated edict of Darius at Behistun, a part of which was read by Sir Henry Rawlinson, is in three languages, one the Turanian or Turkish tongue, the second the Semitic or Arab tongue, and the third, the Arian or Persian tongue; and the present Shah, if he is to be understood by all his subjects, must still issue an edict in modern derivatives of three tongues. pp. 260-261.

هرگاه سنگ‌نبشته‌های بیستون حالیه موجود نمی‌بود، انگلیسی‌ها بیشتر از این به تحریف آن می‌پرداختند. چارلز. استوارت، از یزد به مشهد ره می‌سپارد و روزهای ۲۴ و ۲۵ آوریل، در بیرجند مهمان امیراعلم‌خان حشمت‌الملک می‌شود. او در تنظیم گزارش‌های این مسافرت، چنین قلمفرسایی می‌کند:

«من از ابراز دشمنی مردم خراسان نسبت به فرمانروایان قاجار تعجب کردم، قاجاریان در این استان منغورند تنها بدین سبب پذیرفته شده‌اند که مردم از بیرون راندن آنان کاملاً نومید هستند.

من یقین دارم که خراسانیان به شرط اینکه به حرم رضا (ع) کاری نداشته باشند، هرگونه مهاجم مسیحی (روس و انگلیس) را به مهاجم افغانی ترجیح می‌دهند. زیرا افغان‌ها سنی هستند و سکنه خراسان شیعه، و از هم دیگر نفرت و انزجار دارند. سرکنسول مشهد، ضمن بحث از تجارت و تسلط روس‌ها در ایران، اظهار نظر می‌نمایند:

در بعضی مناطق شمال ایران، سلطنت قاجار منغور و مطرود نمی‌باشد، چنانکه در

آذربایجان و در بین طوایف خود قاجار در سرزمین استرآباد، مردم هوادار قاجارند. ولی، در سرتاسر خراسان، از قاجار کاملاً بیزار و منزجر هستند. در استان‌های جنوبی ایران، مردم کم و بیش، بدین مسایل بی‌علاقه و بی‌تفاوتند. در آنجا تنها به فکر این هستند که، حاکم فارسی‌زبان را بر حاکم ترک‌زبان ترجیح می‌دهند. چنانکه قاجاریان هم از زمره اتراکند. شاه در بین زنان و افراد خانواده خود فارسی صحبت نمی‌کند، البته می‌تواند به فارسی سخن گوید، ولی مانند یک بیگانه، برای اینکه فارسی زبان بومی ایشان نیست.^۸

دو سه سال بعد از مسافرت ادوارد براون و چارلز استوارت، لرد کرزن، پای در خاک ایران نهاده و حاصل مطالعات خود را در کتاب ایران و قضیه ایران به قلم آورده است. او در صفحه ۱۵۳ جلد یکم کتاب مذکور، اشعار می‌دارد:

«از موقع برتخت نشستن و یا در واقع ابراز قدرت شاه فعلی در بیست و پنج سال اخیر، کردها سلسله قاجار را غاصبان بیگانه‌ی شناخته‌اند و ایشان اتباع سرکرده‌های خود بوده‌اند نه شاه.»

کرزن، باز در همان مجلد، می‌نویسد:

«در قرن حاضر هم مشهد چندین دفعه بر ضد حکومت مرکزی شورش نمود. بیشتر از آن جهت که، این شهر نسبت به خاندان قاجار تنفر و انزجار داشت و بیش از یک بار هم دولت به لشکرکشی در آن حدود ناچار گردید. ولی اینک در ردیف سایر نقاط ایران در ید اقتدار ناصرالدین شاه تابع و تسلیم است.» (ج ۱، ص ۲۱۴)

در تعاقب این‌گونه برنامه‌ها بوده است که والتین چیروول با اطمینان خاطر زوال و نابودی قریب‌الوقوع ایران را پیش‌بینی نموده، سرزمین خوزستان را خارج از قلمرو حکومت و حاکمیت ایران معرفی می‌کرد. نوشته‌های چیروول را شادروان محمود محمود چنین ترجمه کرده و تفسیر بر آن افزوده‌اند:

«چیروول پس از آنکه از خوزستان بحث می‌کند، آن را «عربستان ایران» می‌نامد، وارد در بحث «عربستان دولت عثمانی»^۹ می‌شود و می‌نویسد:

«این دو دولت، ایرانی و عثمانی، که بر عربستان قرن‌ها است حکومت می‌کنند، هیچ یک را ساکنین عربستان دوست ندارند، اسماً آنها مالک عربستان هستند.

زوال و نیست شدن این دو دولت پوسیده شرقی، که مدتهاست به واسطه حکومت

بدشان یک چنین جلگه‌های حاصلخیز و بی‌نظیر جهان را عاطل و باطل گذاشته‌اند؛ فقط یک مسئله ایست مربوط به زمان، ایران و عثمانی هر دو در این مملکت بیگانه هستند؛ مردم این مملکت از هر دو دولت متنفرند و هر دو خودشان را یک مباشر یا سرکار نالایق و غیرصالح در این مملکت زرخیز معرفی کرده‌اند.» (ص ۱۴۷ متن انگلیسی)

محقق فقید ایرانی، پس از درج نوشته‌های چیرول، مرقوم می‌دارند:
انسان وقتی که وارد مطالعه این نوع کتب می‌شود که اروپائیان یغماگر در باب ممالک شرق نوشته‌اند، بر اولیای امور خود نفرین می‌کند که به موقع وسایل حفظ آنها را فراهم نکرده‌اند.

در این نوع کتب، نقشه زوال و فنای ممالک شرقی را مدت‌ها قبل ماهرانه کشیده‌اند، ولی کسی از شرقی‌ها لای آنها را باز نکرده بدانند همسایگان آنها درباره متصرفات آنها چه نقشه‌های خطرناک دارند و چه اقداماتی خواهند کرد. بین طرح نقشه زوال یا تصرف قلمرو دولت شرقی و اجرای آن، سال‌ها طول کشیده است، شاید از صد سال تجاوز بکنند، در این میان اگر در بین اولیای امور این ممالک رجالی بودند که به اوضاع جهانی آشنایی داشتند فرصت‌های زیادی در اختیارشان بوده که می‌توانستند خودشان را اصلاح کنند، جلو زوال و فنای دولت خودشان را سد کنند و چاره اندیشند و از دام کید آنها رهایی یابند.

محمود روشندل، از تلاش‌های جهانگردان بیگانه و آثار آنان، و از بی‌خبری رجال ایران یاد کرده و نوشته‌اند:

شما رسیدگی کنید در این یکصد و پنجاه سال انگلیسی‌ها چه قدر اشخاص بصیر و مطلع و محقق به ایران فرستاده‌اند، هر یک از این اشخاص یک یا دو یا چند جلد کتاب در باب ایران نوشته است.

هر یک را باز کنید مشاهده می‌کنید که راهنمایی‌های عجیب و غریبی برای تصرف نقاطی که در نظر گرفته بودند تصاحب کنند، نموده‌اند.

چه قدر از دولت ایران تقبیح کرده، در انظار سکنه آن نواحی، اولیای امور ایران را پست و نالایق و بی‌اعتبار معرفی کرده‌اند.^{۱۰}

بعد از چیرول، سر آرتور هاردینگ، وزیرمختار انگلیس با زمزمه سروده‌های براون و ادامه روش وی، چنین قلم رانده‌اند:

فتحعلی شاه، سعی جمیل به کار برد تا با روحانیون شیعی مذهب ایران که خاندان قاجار را به چشم تاتاران اجنبی و غاصبان تاج و تخت صفوی می‌نگریستند آشتی کند. نفرت روحانیون ایرانی از دودمان قاجار شاید به پای آن نفرتی که از نادرشاه داشتند نمی‌رسید، زیرا جهانگشای افشار خیلی تند رفته و کوشیده بود تا مذهب شیعه را از ایران برچیند و شیعیان و سنیان را زیر پرچمی واحد متحد کند. ولی باز هر چه بود، قاجارها در چشم ایرانیان اصیل، از اولاد و احفاد تورانیان و بنابراین بیگانه شمرده می‌شدند.^{۱۱}

هاردینگ در گزارشهای سفر اصفهان، می‌نویسد:

پس از دیدار ظل‌السلطان، قمشه و ایزد خواست و دهکده‌های سر راه را پیموده و سرانجام به شهر آباد که نخستین منطقه مهم و مسکونی ایالت فارس است رسیدیم. ایران حقیقی که زادگاه نژادهای اصیل و کهن پارسی است، تقریباً از همین نقطه شروع می‌شود و به سمت جنوب کشور گسترش می‌یابد. (ص ۷۴)

هاردینگ فتنه‌گر، در مبحث: «وضع شیعیان در ایران و قدرت فوق‌العاده مراجع تقلید» نوشته است: «از جنبه نظری، امام دوازدهم شیعیان، که نامرئی است، یا به هر تقدیر خیلی به ندرت دیده می‌شود، در چشم پیروانش پایگاه ریاست برین، یا بهتر بگوئیم مقام خلافت را دارد. و با بودن او، شیعیان ایران هر نوع مداخله‌ای را که شاه مملکت در مسائل مذهبی و کارهای مربوط به روحانیون بکند، نوعی گستاخی و اهانت به مقدسات مذهبی خود تلقی می‌کنند. این گستاخی بالاخص موقعی تحمل‌ناپذیر است که دخالت‌کننده اجنبی تبار باشد و این همان وضعی است که شاهان سلسله کنونی دارند، زیرا طایفه قجر از اعقاب تورانیان هستند که نسبتشان به تاتارهای سنی مذهب می‌رسد و در چشم ایرانیان قومی اجنبی شمرده می‌شوند. (ص ۸۲)

خوزستان را با نام معجول «عربستان ایران» و استانهای بصره و بغداد را «عربستان عثمانی» نام‌گذاری کرده و این دو سرزمین مجرد و مجزا با حاکمیت‌های جداگانه را یک مملکت قلمداد کردن و چنین نوشتن:

«ایران و عثمانی، هر دو در این مملکت بیگانه هستند. مردم این مملکت از هر دو

دولت متفردند، و هر دو خودشان را یک مباشر یا سرکار نالایق و غیر صالح در این مملکت زرخیز معرفی کرده‌اند.» خوزستانی و خراسانی و اکراد را دشمن قاجار شمردن و قاجار را از تبار اجنبی و اعقاب تاتارهای سنی قلمداد کردن، و در این میان آذربایجان را هوادار قاجار و هم‌تبار آنان به حساب آوردن؛ سکنه جنوب کشور را نژاد اصیل ایرانی دانستن و ده‌ها اتهام و انتساب ناروای دیگر، همگی در یک محور و مطمح نظر بوده، که کشور ایران را به مناطق نفوذ تقسیم نمایند و با ایجاد دوگانگی‌های مختلف، وحدت ملی و قدرت مرکزی ایران را نابود سازند.»

پی‌نوشت‌ها

۱. در نخستین سال‌های قرن بیستم، هنری، ساوج، لندور، درباره ارتش ایران، اظهار نظر کرده است: منظره آنها رفت‌بار است بر عکس بریگاد قزاق، خوب مشق کرده‌اند، خوب لباس دارند و خوب جیره و مواجب دریافت می‌دارند. تعلیمات نظامی آنان تحت نظر صاحب‌منصبان روس است و فرمانده‌شان جنرال کاساکوفسکی خوب به حال آنها رسیدگی می‌کند. تقصیر سربازان ایران نیست که این قدر فقیر و بیچاره شده‌اند. در میان ملل آسیا، سرباز بهتر از سرباز ایران نیست، به شرطی که به آنها رسیدگی شود. سرباز ایرانی به غذای کمی قانع و بسیار رشید است، تیرانداز قابل، سوار خوب، پیاده‌رو بی‌مانند و رزم‌آور آماده‌ای است که از کشتن و کشته شدن باک ندارد، و تمام صفات یک سرباز خوب را دارد.

نقل از صفحه ۷۲ ج ۷ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن نوزدهم. متن انگلیسی ص: ۱۱۱ سرآرتور هاردینگ هم در خاطرات خود آورده است:

نیروئی به نام هنگ قزاق ایران توسط روس‌ها در این کشور ایجاد شده بود که در این تاریخ تحت‌الامر یک فرمانده روسی به نام سرهنگ کاساکوفسکی قرار داشت و از حیث اسلحه و تعلیمات نظامی بسیار مجهز بود. و همین نیرو برای اجرای مقاصد روس‌ها در ایران وسیله‌ای بسیار مؤثر به‌شمار می‌رفت. اما ارتش رسمی دولت ایران از مدت‌ها به این طرف وضعی پیدا کرده بود که نه تنها قابل تحقیر بلکه سزاوار چیزی پائین‌تر از تحقیر بود.

خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ، ص ۳۹، ۴۰.

۲. گفتگو با مینوی، نقل از کتاب امروز «... اگر اشخاصی ترجمه‌هایی از روی نفهمی و جهل و بیسوادی می‌کنند نباید آنها را به حساب ترجمه صحیح گذاشت. بگذارید بگویم، این کتاب یک سال در میان ایرانیان اثر براون را بردارید و بخوانید، ترجمه این کتاب هیچ شباهتی به اصل آن ندارد.»

راهنمای کتاب، سال بیستم، شماره‌های ۱-۲ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۶) ص ۱۰۲

۳. براون، ادوارد. یک سال در میان ایرانیان. ترجمه ذبیح‌الله منصوری. تهران: کانون معرفت، ۱۳۴۴. چاپ دوم، ص ۱۳۲.

* مطالب مندرجه در بین دو ستاره را مترجم حذف کرده است، متن اصلی درج می‌شود:

Here, indeed a marked change was observable in the people, who appeared much brighter more intelligent, and more amiable than the natives of Adharbayjan. The later, with their scowling faces and furtive gray eyes, are not popular amongst the Persians. *Whose Opininion about the inhabitants of their metroplis, Tabriz, is expressed in the following rhyme.*

" Zitabrizi bi - jus hizi na-bini

Haman bihter K: Tabrizi na-bimi" p. 84.

۴. براون، ا. همان مأخذ، ترجمه فارسی ص ۱۵۴ و ۱۵۵ متن انگلیسی، ص ۱۰۹ مطالبی که بین دو ستاره آمده است، در ترجمه فارسی از قلم ساقط شده است.

۵. براون، ا. همان مأخذ، ترجمه فارسی، ص ۲۵۵ و ۲۵۶، متن انگلیسی ص ۲۰۰ و ۲۰۱.

۶. براون، ا. همان مأخذ، فارسی، ص ۶۴۰، متن انگلیسی ص ۵۵۸.

در حاشیه صفحه فوق، ذبیح‌الله منصوری از قول ادوارد براون مطالبی درباره عذرخواهی از آذربایجانیان و نشان دادن روحیه ایرانیان، بر ترجمه اضافه کرده است. در متن انگلیسی همچو نوشته عذرخواهی وجود ندارد.

7. Stewart, Charles E. *Through Persia in disguise*, London, 1911, p. 184.

8. Stewart, C. E. *Ibid.*, p. 338, 339.

۹. درباره این اصطلاح ساخت استعمار، به فصل بعدی (بیست و ششم) مراجعه فرمایند.

۱۰. محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم. ج ۷، صص ۱۵۴، ۱۵۶.

۱۱. هاردینگ، سر آرتور. خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ. ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳. ص ۸.